



نوشته جناب محمد ولی

## تقسیم قدرت و ربط آن با حاکمیت

یک نظریه پرداز علوم سیاسی قدرت را چنین تعریف میکند: " توانایی فکری و عملی است برای ایجاد شرایط و نتایج مطلوب . اشکال و سطوح این توانایی متفاوت است ، هم تحمیل اراده را در بر میگیرد و هم رابطه کسانی را که میخواهند نتایج مطلوب به بار آورند "

میتوان از قدرت فردی ، گروهی مانند احزاب ، قدرت حکومت یا دولت نام برد .  
"دوگی " دانشمند حقوق و علوم سیاسی میگوید: " حاکمیت قدرت حکمروایی است " .  
قدرت اساسی در جوامع سازمان یافته دولت است که منابع آن مشتمل بر ساحه ، وسعت سرزمین ، منابع ملی و طبیعی ، سطح پیشرفت و بهره گیری از تکنالوژی و نفوس آگاه با کادرهای تحصیلکرده و دارای آمادگی علمی و تخصصی میباشد ، این قدرت بر بنیاد قانون بدو نوع مشروع و نا مشروع دسته بندی میشود .  
تقسیم قدرت در قبال خود تقسیم صلاحیت را دارد . قدرت گرفته میشود ( انتخابات ، کودتا یا جنگ ) صلاحیت داده میشود ( قانون ) ، قدرت بدون صلاحیت پیغمبر بی امت را ماناست .

اگر قدرت و صلاحیت در یک حاکمیت تقسیم گردد دو یا چند پارچگی هر دو را میرساند ، این چند پارچگی در برگیرنده حاکمیت میگردد .  
قدرت و حاکمیت دو مشخصه دولت است عده ای بر آن اند که " قدرت حاکمیت نیست اما کیفیت انست " .

حاکمیت ویژگی عالی قدرت است یعنی قدرت دیگریکه مافوق آن باشد وجود ندارد ، پس تقسیم قدرت بخشی از تقسیم حاکمیت بوده میتواند در حالیکه از لحاظ حقوقی حاکمیت یا قدرت برتر غیر قابل تجزیه و تقسیم ناپذیر میباشد .  
صلاحیت تعمیم قدرت در نظامهای دمو کراتیک از قانون منشاء میگیرد ، قدرت ، حاکمیت و صلاحیت در یک معیار معین کننده یعنی قانون بستگی دارد ، تقسیم قدرت معنی تقسیم حاکمیت و صلاحیت را میرساند .

هرگاه اساس تشکیل دولت بر بنیاد تقسیم قدرت باشد مصدوم بدو خطر میگردد :

۱--- چون نیروی برتر از شرکای قدرت وجود ندارد ( مانند ناتو و قوای نظامی امریکا در حاکمیت بیست ساله ) و شرکای قدرت حاضر به قبول قدرت برتر نیستند ، در اتخاذ هر تصمیم و عملی سازی هر اقدام اصطکاک قدرت وجود داشته خطر اشتعال برخوردها و برهم خوردن حالت موجود آن وقت از امکان دور نمی باشد

۲--- دولت به حدی ضعیف میگردد که در عرصه داخلی و خارجی توان حفظ حاکمیت را نداشته با سقوط مواجه میگردد .

وقتی اراده و حاکمیت دولت منقسم گردد یکپارچگی ملی ، تمامیت ارضی و حاکمیت ملی دچار از هم گسیختگی میگردد . علاقمندان تقسیم قدرت در بدایت طرح شان نهایت انرا هم در نظر بگیرند .

هر اقدام یا طرح و خواست که بر تمامیت ارضی ، حاکمیت ملی و وحدت ملی صدمه بزند از بدایت تا نهایت بحال کشور مفید نمیباشد .

بهنتر است به جای تقسیم قدرت یا حالت تک قدرتی راه دیگر برای رفع معضلات بر خاسته درین عرصه را دریافت . شاید شمولیت در حاکمیت بر بنیاد تعهد ملی در وجود یک قانون اساسی دموکراتیک با داشتن مرکزیت مقتدر و واحد به شرط اصل تساوی فرصتها بهنتر از تقسیم قدرت باشد .

نمونه تقسیم قدرت و پیامدهای آن برای افغانها کدام اصل تجربه نا شده نیست ؛ بعد از ورود مجاهدین به کابل تقسیم قدرت به مفهوم واقعی آن عملی شد ، انها قدرت را بین هم تقسیم کردند ، آن تقسیمبندی قدرت شامل ساحه ، عواید دولت ، قوتهای مسلح بود و نفوس را بر اساس خط کشی های قومی بین هم تقسیم کردند، نتیجه آن پنج سال جنگ و کشاکش قدرت ، نبود دولت با صلاحیت و با اقتدار توأم با خلای قانون و سپس سقوط و متواری شدن شرکای قدرت با تمام ساز و برگ نظامی شان شد .

نمونه دوم تقسیم قدرت بین برگشتگان غرب و برخی از تنظیمهای جهادی بود که ۵۰ در ۵۰ زیر مدیریت ناتو و عسکر امریکادعملی میشد اما با خروج ناتو و امریکا قدرت تقسیم شده با حاکمیت و قوای مسلح آن در ظرف یک روز از هم پاشید .

چرا راه رفته ناکام گذشته باز از سر گرفته شود .

مشکل دیگر تقسیم قدرت سوال مشروعیت است ، کسانیکه تقسیم قدرت میخواهند مدعی عدم مشروعیت قدرت دولتی اند . تقسیم قدرت نا مشروع به معنی وسعت نا مشروعیت به چندین پارچه و چندین مرجع بوده باعث تعدد مراجع نا مشروع و غیر قانونی قدرت میشود . چنین حالت از هیچ دیدگاه حقوقی و سیاسی نمیتواند در سطح ملی و بین المللی توجیه پذیر باشد .